

<https://dx.doi.org/10.30510/psi.2022.276030.1592>

Studying and investigating the uprising of Seyyed Mohammad Kelardashti in Naseri's era.

Abstract:

One of the social-political events of the time of Naser-aldinshah Qajar has been the uprising of Seyyed Mohammad Kelardashti that has happened in the region Kelardasht Mazandaran. He is a descendant and follower of the Ahl-e-Haqq Atashbeigi dynasty. Due to the contemporaneity to the current of tobacco movement, this event has been considered and followed by the government of the time and the chroniclers and historians. How and analysis of this event and the study of its factors and contexts with an analytical-descriptive approach has been considered in this research. The findings of the research show that this movement has been a result of tension and differences between tribes (non-indigenous immigrants) and Gil (indigenous in the region) and the tyrannical politics of the local rulers, that due to the current of the events that have accrued by the local rulers to suppress the tribes and justify the governmental action and those who are dependent on the government in this regard, it has been given a political and religious aspect by some annalists and reporters as well as the local rulers the government affiliate.

Key words: Seyyed Mohammad, Kelardashti, Khajehvand, Delfan, Atashbeigi

بررسی زمینه‌های اجتماعی- سیاسی جنبش سید محمد کلاردشتی در دوره ناصری

محمود الواری^۱

مهدی انصاری^۲

علی اکبر خدزی زاده^۳

تاریخ دریافت: 1401/4/10

تاریخ پذیرش: 1401/6/7

چکیده

یکی از رویدادهای اجتماعی- سیاسی زمان ناصرالدین‌شاه قاجار، واقعه سید محمد کلاردشتی است؛ که در منطقه کلاردشت مازندران رخ داده است. وی از سادات و پیروان سلسله اهل‌حق آتش‌بیگی است، این رویداد با توجه به معاصر بودن با جریان جنبش تنباکو مورد توجه و پیگیری حکومت وقت و وقایع‌نگاران و تاریخ‌نویسان قرار گرفته است. چگونگی و تبیین این واقعه و بررسی عوامل و ریشه‌های آن با رویکرد توصیفی- تحلیلی مورد توجه این پژوهش قرار گرفته است. فرضیه و یافته‌های پژوهش نشانگر این واقعیت است که این واقعه حاصل تنش و اختلاف بین ایل (مهاجران غیربومی) و گیل(بومیان) و سیاست- های ستمگرانه حاکمان محلی بوده است، که با توجه به جریان رویدادهای پیش آمده از سوی حاکمان محلی، در جهت سرکوب ایل و توجیه اقدامات دولتی و وابستگان به حاکمیت در این راستا، از سوی برخی وقایع نویسان و گزارشگران و نیز حاکمیت محلی وابسته به دولت، بدان جنبه سیاسی و مذهبی داده شده است.

کلمات کلیدی: سید محمد کلاردشتی، کلاردشت، خواجه وند، دلفان، آتش بیگی

^۱ دانشجوی دکتری گروه تاریخ، واحد یادگار امام خمینی(ره) شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران ایران.

alvari.m120@gmail.com

^۲ استادیار گروه تاریخ واحد یادگار امام خمینی(ره) شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

d_m_ansari@yahoo.com

^۳ استادیار گروه تاریخ، واحد یادگار امام خمینی(ره) شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

khedrizeh@yahoo.com

مقدمه

عصر ناصری شاهد بحرانهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بوده است؛ سیاست‌های پادشاهان قاجاری، اتخاذ اعمال و رفتارهای خشونت آمیز و نادرست برخی حاکمان محلی، عدم برخورد مناسب شاه و دستگاه حاکمیت با برخی جریان‌ها و رویدادهای اجتماعی و اقتصادی مانند قحطی و خشکسالی و شورش نان و واقعه تنباکو و فشار روزافزون اقتصادی بر مردم، موجب تشدید بحران و اعتراضات می‌گردیده است. یکی از رویدادهای دوره ناصرالدین‌شاه قاجار، واقعه سیدمحمدکلاردشتی است. کلاردشت مازندران جزو آن دسته از مناطق و نواحی بوده است که از زمان پادشاهان صفویه، افشار، زندیه و قاجار، شاهد تبعید و مهاجرت اجباری ایلات و طوایف کرد و لک بوده است، پادشاهان و سلاطین سلسله‌ها برای مقاصد مختلف دست به این اقدام زده‌اند و این ایلات غیر بومی در کنار بومیان منطقه به عنوان یک نیروی

مزاحم از دید بومیان تلقی می‌گردیدند. ایلات و طوایف خواجه وند و دلفان در زمره این ایلات بودند که در منطقه کلاردشت و مناطق همجوار استقرار یافته و به عنوان عنصری پایدار در منطقه تبدیل گردیدند. از آنجا که ایلات و طوایف خواجه‌وند و دلفان مقیم کلاردشت، بر عقیده اهل حق بودند و به همین خاطر برخی سادات و بزرگان اهل حق آتش‌بیگی با پیروان و مریدان در آمد و شد بوده‌اند. سیدمحمدکلاردشتی جزو آن دسته ساداتی بود که برای راهنمایی و ارشاد و جمع‌آوری نذورات پیروان سلسله اهل حق آتش‌بیگی در منطقه کلاردشت حضور پیدا کرده است. یکی از جریان‌ها و رویدادهای مهم دوره ناصری در منطقه کلاردشت حرکت منسوب و مرتبط با سیدمحمد کلاردشتی با عنوان واقعه سیدمحمد کلاردشتی است؛ این واقعه بیش از آنکه به عنوان یک جنبش سیاسی و دینی علیه حاکمیت قلمداد گردد؛ بیشتر یک واقعه و حرکت اجتماعی در مقابل ستم حاکمان بوده است. در پژوهش حاضر ضمن استفاده از مستندات تاریخی و منابع مختلف، سعی شده ضمن بررسی و تحلیل واقعه مذکور و نقش عوامل مختلف در این رویداد، جنبه اجتماعی آن را مطرح نظر قرار دهد. تا از خلال بررسی منابع، شناخت درست و واقع بینانه‌ای از جریان مورد نظر ارائه دهد.

پیشینه تحقیق

سرچشمه آگاهی ما در خصوص واقعه مورد نظر محدود به برخی منابع دوره قاجار است در این منابع که عمدتاً از سوی مورخان و وقایع‌نگاران و رجال دوره ناصری نوشته شده ذیل حوادث سال 1309 ق. و تحت عنوان قیام سید محمدکلاردشتی به صورت مجمل، مبهم و در برخی گزارشات، جانب‌دارانه بدون ذکر علل و عوامل به نقل وقایع پرداخته شده است. ولی با توجه به اینکه در زمره منابع دست‌اول و معاصر این واقعه بوده‌اند درخور توجه هستند. از جمله این نوع منابع و گزارشات می‌توان به خاطرات ناصرالدین‌شاه قاجار که در کتاب روزنامه‌خاطرات به کوشش نسرین خلیلی و مجید عبدامین به چاپ رسیده و همچنین روزنامه خاطرات محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه و روزنامه خاطرات عین‌السلطنه (قهرمان میرزا سالور) نیز اشاره نمود. برخی از پژوهشگران خارجی از جمله فوریه¹ و مینورسکی² که از معاصران جریان مذکور بوده‌اند، به این موضوع پرداخته‌اند و هر کدام از نکته نظر و دیدگاه خاصی ولی به طور مختصر به آن اشاره کرده‌اند. در نوشته‌های وقایع‌نویسان و مورخان و رجال دوره ناصری درباری و وابسته به دربار که معاصر با واقعه مذکور بوده‌اند به این موضوع اشاراتی گردیده است. در برخی پژوهش‌های دیگر از جمله تاریخ تنکابن تألیف علی‌اصغر یوسفی‌نیا نیز مباحثی در مورد سید محمد کلاردشتی و برخی مسائل مرتبط با آن به‌طور مفصل‌تری ذکر گردیده است. ولی به صورت مستقل تنها تحقیق شکل گرفته در این خصوص، کتاب «سیدمحمدکلاردشتی در آینه اسناد» تألیف فرمان امید است. این اثر با استفاده از منابع مختلف به بررسی این موضوع پرداخته و پژوهشی در خور به شمار می‌رود.

در پژوهش حاضر سعی شده علاوه بر جنبه‌های گوناگون سیاسی، فرهنگی و مذهبی، جنبه‌های اجتماعی آن بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. همچنین در این پژوهش تلاش گردیده تا در خلال مباحث مختلف مربوط به این واقعه به این پرسش‌ها پاسخ داده شود که: چه عواملی در بوجود آوردن این واقعه تأثیرگذار بوده‌اند؟ ریشه‌های اختلافات بین بومیان و غیربومیان در چه مسائلی بوده است؟ نحوه برخورد حکومت و حاکمان محلی با واقعه چگونه بوده است؟ هدف حاکمان محلی و نقش آنان در این واقعه به چه صورت بوده است؟

1. موقعیت سیاسی، اجتماعی و جغرافیای کلاردشت در دوره قیام

با توجه به تاثیر عوامل مختلف اجتماعی و سیاسی بر وقوع رویداد سید و به منظور درک بهتر موقعیت مکان وقوع ماجرا، مناسب و لازم است درباره وضعیت و شرایط جغرافیایی، اجتماعی و فرهنگی کلاردشت در زمان این رخداد توضیحاتی هر چند کوتاه ارائه گردد.

کلاردشت از توابع استان مازندران در غرب جاده کرج - چالوس قرار دارد، قسمتی از آن دشت و قسمتی کوهستانی است مرکز آن حسن‌کیف و مهم‌ترین روستاهای آن رودبارک، آجاییت، طویدره، و کردیچال است (کلباسی، 1376: 23، 24). در این منطقه تیره‌هایی از پیروان خاندانهای اهل حق سکونت دارند؛ که بصورت متمرکز و پراکنده در کنار سایر اهالی زندگی می‌کنند. اکثریت جمعیت آتش‌بیگی درگیر در ماجرای سیدکلاردشتی ساکن روستاهای مکارود، طوی‌دره، حسن‌کیف و لوال بوده‌اند (امید، 1398: 67). علاوه بر سکنه بومی، ایلات و قبیله‌های غیربومی بسیاری در سراسر مازندران پراکنده‌اند؛ خواجه‌وندها، عبدالمالکی‌ها، لک‌ها، اصائلوها، بلوچ‌ها، افغانها، و کردها که در دوره‌های مختلف به‌وسیله پادشاهان به مازندران کوچانده شده‌اند (رابینو، 1365: 36، مکنزی،

1. Fauvriert

2. Minorsky

107:1359). جمعیت کلاردشت به طور کلی از دو گروه (گیل)، یا بومیان محلی و (ایل)، یا مهاجرین غیر بومی تشکیل می‌شده است؛ مهاجرین به‌طور عمده از طوایف کرد و لک بودند (امید، 1398:68). از نظر برخی نویسندگان و پژوهشگران مقصود از ایل، طایفه خواجهوند و گیل نیز ساکنان بومی خود کلاردشت و کلارستان است (سنوده، 1374:126؛ نوروز مرادی، 1388:483). به هر حال ایل و طایفه دلفان از نژاد لک و خاستگاه اصلی و اولیه آنها لرستان است. و تاکنون نیز این طایفه بنام دلفان مشهور و معروف هستند.

برخی بر این نظر هستند که «خواجهوند»، نام یک طایفه واحد نیست و مهاجران مقیم در کلاردشت ترکیبی از ایل‌های دلفان، شرف وند، دلفان، کلهر، کاکاوند بوده‌اند، و به دلیل اشتراک عقیدتی و مذهبی به خواجهوند معروف شده‌اند (میر چراغی، 1369:9:8).

2. زندگی‌نامه سیدمحمدکلاردشتی

سیدمحمدکلاردشتی (که در منابع مختلف از او با عنوان سیدمیرزا محمد، میرزا محمدآقا، سیدعالمگیر، سید کلاردشتی و سید محمدباقر نیز یاد شده است) یکی از سادات وابسته به سلسله اهل‌حق آتش‌بیبیگی است. ولادت وی بر طبق گزارش مینورسکی در سل 1848 م/1265 ق. دانسته است (مینورسکی، 1386:220:216). برخی تولد ایشان را در فاصله سالهای 1260-1262 ق (1223-1225 ش) می‌دانند (امید، 1398:64). براساس گزارش برخی منابع وی پسر عموی سیدمحمدحسن (مشهور به شاه حسن) است (شرح حال میرمحمدحسن آقا، 163، 168؛ مینورسکی، همان، 220؛ امید، 1398:135).

درخصوص زادگاه و دوران زندگی نوجوانی و جوانی سیدمحمدکلاردشتی، اطلاعات دقیقی وجود ندارد. براساس گزارش مینورسکی، اسلاف سیدمحمد از ایل دلفان ساکن در لرستان بوده‌اند (مینورسکی، 1386:216). وی خود را اهل کرمانشاه دانسته که به آذربایجان و ماکو مهاجرت کرده است (ناصرالدین شاه، 1394:25؛ عین‌السلطنه، 1374:420/1). از دوران کودکی با مرگ پدر، به همراه مادرش تحت سرپرستی و حمایت میر -محمدحسن آقا تبریزی قرار گرفت (امید، 1398:135). سیدمحمد علاوه بر رابطه نسبی با میرمحمدحسن آقا (شاه‌حسن)، از دوران کودکی تحت تربیت او رشد نموده و به مدت طولانی ملازم و همراه پیر و مراد خود بود (امید، همان) و عمر خود را به عبادت و ریاضت می‌گذرانید (موسی‌پور، 1388:129:132).

سیدمیرمحمدحسن آقا، معروف به شاه‌حسن، پسر سید غلامحسین و از نوادگان حسن‌خان بیگ، پسر ارشد خان‌الماس (1052-1138 ق)، از بزرگان سلسله آتش‌بیبیگی می‌باشد. تاریخ تولد محمدحسن آقا احتمالاً سال 1235 ق. بوده است. زندگی‌نامه و اعمال و رفتارهای ایشان توسط یکی از یاران و درویشان نزدیک و همراه او بنام درویش محمد به‌صورت دستنویس به نگارش درآمده است (موسی‌پور، 1388:11-12). زمان درگذشت ایشان سال 1323 ق در قریه تازکند ماکو ذکر شده است (همو، 1388:151). مینورسکی که در سال 1905 م/ 1324 ق. از مقبره ایشان در ماکو دیدن کرده و بیان داشته که وی در سال 1904 م/ 1323 ق. فوت کرده است (مینورسکی، 1386:71).

وی همیشه مردم و مریدان را به تبعیت از شریعت محمدی و مذهب جعفری دعوت می‌کرده و به رعایت روزه و نماز، عبادات شرعی، پرهیزگاری و پرداخت وجوهات شرعی و رعایت مسایل و فضایل اخلاقی توصیه و سفارش می‌نموده است (موسی‌پور، 1388:20).

3. واقعه کلاردشت براساس منابع

ناصرالدین‌شاه قاجار، که این واقعه در زمان سلطنت او رخ داده است، ضمن اشاره به این رویداد در خاطرات ربیع الاول 1309 ق. در مورد آن چنین می‌نویسد:

«این ساعدالدوله مأمور شده است برای یک کار بی سر و بی تهی که هیچکس نمی‌فهمد چه چیز است؛ برود به کلاردشت و آن کار بی سر و بی تهی است که می‌گویند: سیدی [سید محمد کلاردشت] است علی‌الهی که هر سال می‌آمد میان خواجهوندها، در موقع محصول زکوة جمع می‌کرد؛ حالا از قراری که می‌گویند، امسال آمده، اگر چه معلوم نیست راست باشد، ولی چند نفر خواجهوندها و گیلک‌ها را با خود هم‌دست نموده، دست به شرارت گذاشته و چند نفر آدمی کشتند... اگر چه هنوز تحقیق درستی نشده... از قراری که گفتند، صد الی صد و پنجاه نفر آدم دارند. حالا که قشونی مأمور شد، تا ببینیم حقیقت امر چه باشد... الحمدالله ساعد الدوله... شب 13 ربیع‌الثانی در کلاردشت با سید تلافی کرده. صد و پنجاه نفر آدم سید کشته شده. او را آتش زده، خودش را زنده گرفته به طهران می‌آورند» (ناصرالدین شاه، 1394:322/1-320).

از اظهار نظرهای ناصرالدین‌شاه به عنوان شخص اول حکومت، که در رأس همه امور بوده، چند نکته درباره موضوع سیدکلاردشتی قابل ملاحظه است؛ در واقع ایشان با اظهار عدم اطلاع کافی نسبت به صحت قضایای پیش آمده ابراز تردید نموده است. قلمداد نمودن موضوع سید به عنوان یک کار بی سر و ته، نشان از دسیسه‌های دارد که از جوانب برخی درباریان و یا گماشتگان و سرکردگان و خوانین

محلی برای رخداد مذکور وجود داشته، همچنین احتمال دارد که ناصرالدین شاه خواسته است این واقعه را به عنوان یک کار بی‌ارزش و بی‌خطر نشان دهد.

محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه که خود هم دوره و شاهد جنبش سیدمحمد کلاردشتی بوده است در روزنامه خاطرات خود که اخبار مربوط به حوادث پانزده سال (1292 تا 1313ق) از دوران پادشاهی ناصرالدین‌شاه قاجار را گزارش نموده در خاطرات روز یکشنبه 28 ربیع الاول سال 1309، ضمن اشاره به واقعه سید محمدکلاردشتی به کشته شدن سبحانقلی‌خان و چند تن از نزدیکان او آورده است: «سید باقر نام از اهالی کرمانشاهان از مرشدهای طایفه علی‌الهی به کلاردشت رفته خواجه‌وندانی [را] که علی‌الهی هستند ارشاد و تحریک نموده جمعی را مرید خود کرده یک نفر سرتیپ خواجه‌وند را با نه نفر از زن و دختر و مادرش را با یک برادر کشته است و سوزانده. این مقتولین برادر و مادر و کسان صاحب‌السلطنه خواجه‌وندی که زن‌شاه است می‌باشند. ساعدالدوله تنکابنی مأمور شد با سواره و افواج مخصوص برود اشرار را تنبیه نماید» (اعتمادالسلطنه، 1350:774).

فردی بنام درویش‌محمد از یاران و مریدان سید میرمحمدحسن‌آقا که شرح حال و زندگینامه ایشان را به صورت دستنویس نوشته‌اند که در کتابی با عنوان «نوری در تاریکی»، به چاپ رسیده است. وی معاصر با واقعه سید محمد کلاردشتی بوده، بنابراین از جریان مذکور شناخت کافی داشته است. در خصوص مسائل و جریان مذکور گزارشاتی ارائه نموده است که در خور توجه است، بخصوص اینکه تنها منبعی است که ضمن داشتن اشتراک فکری و عقیدتی نویسنده با سید محمد، نویسنده به شرح جزئیاتی پرداخته که در گزارش سایر منابع نیامده است؛ بنابراین از ملاحظات سیاسی و درباری پیراسته بوده و در گزارش خود به سابقه حضور سید میرمحمدحسن‌آقا - پیر و مراد سید - محمدکلاردشتی - در بین ایل خواجه‌وند و دلفان ساکن در کلاردشت اشاره کرده است (موسی‌پور، 1388: 20-26).

براساس روایت کتاب مذکور سیدمحمدکلاردشتی که از ملازمان و مریدان میرمحمدحسن بودند، از آذربایجان به همراه چند تن از درویشان و همراهان به سمت مازندران حرکت می‌کند. بعد از آنکه سید محمد به کلاردشت رفتند در میان ایل خواجه‌وند و دلفان به راهنمایی و نصیحت مردم مشغول بودند و مردم را به پرهیزگاری، انجام فرائض و واجباتی مانند نماز و روزه و دوری از گناه و منکراتی مانند رباخواری، رشوه خواری، قمار بازی، تهمت، شرابخواری، بخل، حسادت، کینه، و دوری از استعمال سیگار و تریاک دلالت می‌نموده است (موسی‌پور، 1388: 131). این‌گونه خطبه‌های میرزا محمد باعث شد که مردم برای کسب ارشاد، دور او جمع شده و مرید وی می‌شدند و از طرف دیگر می‌دانستند که ایشان مرید و دست پرورده‌ی میر محمد حسن‌آقا می‌باشند (موسی‌پور، 1388: 135)؛ شرح حال میرمحمد حسن‌آقا، 169).

محبوبیت و نفوذ روز افزون سید محمد باعث گردید که عده زیادی از مردم مرید و پیرو او گردیده و دور او گرد آیند؛ چنین رویدادی برای سبحانقلی‌خان - که در آن زمان در کلاردشت نبود - ناخوشایند بود، و به محض شنیدن این اخبار و رویدادها به همراه چند نفر از سواره نظام خود به طرف کلاردشت حرکت می‌کند. سیدمحمد هم به محض اطلاع از خبر ورود او امر کرد که اهالی قریه کلنو (کلینو) - محل سکونت و استقرار سید - به استقبال او بروند، ولی سبحانقلی‌خان به طرف مردمی که به پیشوازش رفته بودن تیراندازی می‌کند که منجر به کشته شدن یکی نفر از اهالی کلنو می‌گردد. موضوع از طرف سید با یزدان‌قلی‌خان، برادر سبحانقلی‌خان، مطرح و قرار می‌گردد که جهت حل مشکل پیش آمده و مصالحه به اتفاق ریش سفیدان و بزرگان به منزل سبحانقلی‌خان بروند؛ اما سبحانقلی‌خان درهای دروازه را بر روی آنها می‌بندد و به سوی آنان تیراندازی می‌کند، که منجر به کشته شدن دو نفر دیگر از ایل دلفان می‌گردد، این امر باعث خشم یزدان‌قلی‌خان و طایفه دلفان می‌گردد، و بدنبال آن سبحانقلی‌خان، بر اثر تیراندازی یزدان‌قلی‌خان کشته می‌گردد، و جماعت خشمگین دلفان دروازه را شکسته و وارد عمارت گردیده و جسد سبحانقلی‌را به آتش انداخته و می‌سوزانند؛ شرح واقعه توسط زن سبحانقلی‌خان، که به همراه چند نفر از عمارت خارج شده و به تهران عازم می‌گردند، به اطلاع دربار می‌رسد. ناصرالدین شاه از شنیدن این خبر بسیار ناراحت و خشمگین می‌گردد و دستور می‌دهد سه فوج سرباز با توپ و تفنگ تحت فرماندهی و سرکردگی سپهدار تنکابنی (ساعدالدوله) به سمت مازندران بروند. و سپهدار تنکابنی که قبلاً با ایل دلفان دشمنی داشت به محض رسیدن به کلاردشت بنای غارت و کشتار گذاشته، و سیدمحمد نیز ضمن اعتراض به اقدامات مذکور نزد سرکرده سربازها رفته (موسی‌پور، 1388: 134-131)؛ شرح حال میرمحمد حسن‌آقا، 170-174). و می‌گوید «رعایای بیچاره را چرا می‌کشید، اینجانب که سید هستم ما را به حضور پادشاه ببرید» (شرح حال میرمحمدحسن‌آقا، 174) پس از آنکه سیدمحمد را اسیر کرده و به تهران برده، اهالی دلفان توسط نیروهای اعزامی در معرض کشتار و تاراج و اسارت قرار می‌گیرند (موسی‌پور، 1388: 134).

یادداشت خطی به قلم آقامیرزا حیدر علی، منشی و مسوده نویسنده دارالتالیف، که بنا بر اظهارات و نقل یک نفر ریش سفید خواجهوندی - که هویت اش نامعلوم است - در خصوص واقعه کلاردشت نوشته شده و این نوشته در کتاب منوچهر ستوده «از آستارا تا استارباد» چاپ شده، چنین آمده است:

پیر مرد خواجهوند ریشه واقعه کلاردشت را به سال 1300 ق و سفر میرمحمدحسن آقا به این منطقه بر میگرداند. بنابر گفته‌های وی، میرمحمدحسن آقا، یک سری رهنمودهای اخلاقی و نزدیکی ظهور را به مردم بشارت می‌داده است، که باعث متمایل شدن برخی از مردم به وی گردیده است؛ اما سرانجام به علت مخالفت برخی دیگر از مخالفانش مجبور به ترک کلاردشت می‌گردد و به همراه چند تن از درویشان و مریدانش به تبریز می‌رود. در سال 1308 ق، سیدمحمد کلاردشتی، خواهرزاده میرمحمدحسن آقا، به همراه تعدادی از درویش میرمحمدحسن آقا به کلاردشت باز می‌گردند. و سید مورد استقبال مریدان و پیروانی که پیشتر به میرمحمدحسن آقا گرویده بودند، قرار می‌گیرد. و مردم را به نزدیکی ظهور نوید می‌داده «کم کم امت زیادی جمع کرده و همه اسباب جنگ را فراهم کردند و جمیع زندگی را فروخته و مهیا شدند... اینقدر کار کردند که میانه سبحان‌قلی‌خان و یزدان‌قلی‌خان که سابقاً هم عداوتی بود مجدداً غلیظتر شد و خبر به سبحان‌قلی‌خان در استرآباد دادند مشارالیه سه جوبه اسب داده در کلاردشت حاضر شد چهار ساعتی طول نکشید که در حسن‌کیف سبحان‌قلی‌خان را کشتند» (ستوده، 1374: 504-499/3). بر اساس گزارش مذکور، بدنبال درگیری بین ساعدالدوله و همراهان سید، سید و همراهانش شکست خورده و اسیر می‌گردد. و از خواجهوندی پانصد نفر از زن و مرد و بچه کشته شدند (ستوده، همان: 501-502).

دکتر فوریه، پزشک ناصرالدین‌شاه در کتاب «سه سال در دربار ایران»، نیز قیام سیدمحمد را دارای جنبه سیاسی و دینی دانسته و در این باره چنین می‌نویسد: «سیدی که خود را عالمگیر نامیده مردم را به عصیان بر خلاف دولت می‌خواند و می‌گوید که این دولت دین را بر باد داده و از اطاعت و قواعد شرعی سرپیچی می‌کند. تاکنون هزار نفری دور او جمع آمده و استحکاماتی جهت خود تهیه دیده اند. معلوم نیست با این حال قضایای بابیه تجدید نشود» (فوریه، 1385: 220). نیز به تصمیم دولت برای سرکوبی قیام به خاطر ترس از گسترش قیام و اوضاع نامساعد متأثر از جنبش تنباکو اشاره نموده است «شاه تصمیم گرفته است که برای سرکوبی عالمگیر و پیروان او ... قشون روانه دارد زیرا که اگر از این طغیان به‌زودی جلوگیری نشود با حال غلیانی که مردم دارند ممکن است از آن زحمت کلی به وجود آید به خصوص که اخبار واصله از جنوب زیاد خوش نیست مخصوصاً در اصفهان که انقلاباتی تازه رخ داده» (فوریه، 1385: 221).

مرتضی‌سیفی‌فمی‌تفرشی در کتاب نظم و نظمی در دوره قاجار نیز ضمن تکرار برخی گفته‌های فوریه، به مصمم بودن دولت جهت مقابله و سرکوب با قیام مذکور با توجه به اوضاع نامساعد جنوب کشور و اصفهان اشاره نموده است (تفرشی، 1362: 83). در کتاب «شرح حال رجال ایران»، وقایع کلاردشت را در راستا و همزمان با قیام تنباکو دانسته که به تحریک سیدمحمد در سال 1309 ق. رخ داده است (بامداد، 1371: 304). ادوارد براون نیز در کتاب «انقلاب مشروطیت ایران»، به‌طور خلاصه و بدون ذکر جزئیات، به واقعه سیدمحمدکلاردشتی و کشته شدن یاران سید و دستگیری وی توسط ساعدالدوله اشاره نموده است (براون، 1380: 64).

4. علل واقعه کلاردشت

برای شناخت واقعه کلاردشت و چرایی بوجود آن، بررسی علل و شرایط بوجود آمده و تبیین ابعاد گوناگون آن ضروری به نظر می‌رسد. یک رویداد تاریخی معمولاً زاینده یک علت خاص نبوده، بلکه علل و عوامل گوناگونی در شکل‌گیری آن تاثیرگذار بوده، ولی ممکن است نقش یک عامل در بوجود آوردن رویدادهای تاریخی بیشتر و برجسته‌تر باشد. پژوهش حاضر نیز به بررسی عوامل بوجود آمدن این جریان از خلال منابع گوناگون در جهت شناخت و تبیین هر چه بیشتر آن می‌پردازد.

1-4. عامل اجتماعی- اقتصادی: روابط بومیان و غیر بومیان

باتوجه به اهداف حاکمان و سلاطین سلسله‌ها در جهت کوچاندن اجباری و استقرار اقوام و طوایف غیر بومی در مناطق شمالی ایران، اقوام و طوایف غیر بومی به عنوان اهرم فشار حاکمیت بر بومیان بودند که در سایه حمایت دولت باعث دست اندازی و مزاحمت‌های برای بومیان (گیل) می‌گردیدند؛ پس طبیعی بود که حضور این مهاجرین ناخوانده متکی به قدرت حکومت، باعث نارضایتی، خشم و انزجار بومیان و ایجاد کشمکش بین آنان می‌گردید.

برای پی‌بردن به مخالفت و کشمکش بین ایل و گیل بر اساس گزارش منابع و پژوهش‌های صورت گرفته و موجود، باید جوانب و پیامدهای مسئله مهاجرت و کوچ اجباری خواجهوندی و دیگر اقوام کوچانده شده به مناطق مورد نظر را مورد کنکاش و مطالعه قرار داد تا بتوان دلایل تنش و مخالفت گیل‌ها با ایل‌ها را شناسایی کرد.

زمانی‌که خواجهوندی‌ها به کلاردشت و سایر مناطق و نواحی شمال کوچانده شدند، جمعیت آنان به‌تدریج روبه رشد و فزونی گذاشت، شرایط مادی استقرار این مهاجرین و همچنین تضادهای معیشتی و مادی

را بوجود می‌آورد و آنان را در برابر ساکنان بومی (گیل) قرار می‌داد؛ بنابراین زندگی مشترک دو گروه از همان آغاز با دشواریها و مشکلاتی مواجه بود.

سکونت مهاجران جدید کرد و لک در کلاردشت و کجور و اختصاص یافتن و بدست آوری مقداری زیادی از اراضی زراعی و مراتع مرغوب کوهستانی به آنان، سبب کینه میان آنها و بومیان منطقه گردید (یوسفی‌نیا، 1371: 353). کلیه بیلاق‌های کوهستانی و چراگاه‌های مرغوب و کوهستانی و اراضی خالی جنگلی در دشت و دره‌ها، به کردها تعلق گرفت و گیل‌ها جز معدودی که واقع در ارتفاعات پست و مناطق جنگلی مجاور آبادی‌ها بود، تملک چندانی نداشتند؛ این‌چنین وضعی باعث به‌وجود آمدن پاره‌ای مشکلات اساسی و غضب و تصرف اراضی بومیان اصلی توسط مهاجرین کرد و خواجهوند گردید (دوپلانول، 1349: 326، 327، 330). دولت قاجار از ایل سوار و از گیل سرباز می‌گرفت (نوروز مرادی، 1388: 484) بنابراین ایل سواره نظام شاهی بودند و علاوه بر سرکوب نزاع‌های داخلی، در جنگ‌های خارجی نیز از حکومت پشتیبانی می‌کردند. خواجهوندها در جنگ ایران و روس همواره در رکاب عباس‌میرزا، ولیعهد فتح‌الشاه، حضور داشتند (سلطانمرادی، 1392: 45) از این‌رو، خوانین و رؤسای طوایف آنان به برکت خدمات نظامی به حکومت، به‌طور مستمر صاحب مراتع و املاک جدید در کلاردشت و کجور می‌شدند. بنابراین خارج شدن مالکیت اراضی و املاک از مالکیت بومیان و اعطا و اختصاص آن به خواجهوندها، موجب کاهش مالکیت مردم بومی و محروم ساختن آنها از مالکیت و تنگ شدن محدوده زیستی و سختی معیشت بومیان و مزایای آن بود. علاوه بر تصرف اراضی و املاک بومیان توسط این مهاجرین، و به دنبال آن کاهش و محدودیت مالکیت بومیان و ساکنان اصلی منطقه، قدرت مالی و اقتصادی آنان نیز به همین خاطر رو به کاهش گذاشت (یوسفی‌نیا، 1371: 354، 355) به همین سبب، از آن پس جنگ‌های متعدد و کینه‌توزی‌های زیادی بین ایل و گیل پدید آمد. بومیان کلاردشت نیز به عملیات تلافی‌جویانه و مقابله‌به‌مثل دست زدند. و غارت و چپاول را در جهت مقاصد تلافی‌جویانه در پیش گرفتند (همو، همان، 355).

البته اندیشه انتقام‌جویی و غارتگری و مقابله‌به‌مثل ساکنان اصلی مناطق مورد نظر، صرفاً بخاطر مقاصد اقتصادی و مالی نبود، بلکه بخاطر فشار و تضعیف آنان از سوی مهاجرین غیر بومی، اهداف سیاسی و نظامی را نیز در پی داشت.

در دوران طولانی سلطنت ناصرالدین‌شاه، ایل خواجهوند به منتهای قدرت و شکوفایی خود رسید. و قدرت آنها در کلاردشت در نتیجه تحکیم آنها بر بومیان هر روز بیشتر افزایش یافت، به‌ویژه آنکه این پادشاه دختری از ایل خواجهوند را به همسری خود برگزید (افشار، 1390: 609).

وصلت با خاندان سلطنتی قاجار، ایل خواجهوند مقیم کلاردشت را در انجام اقدامات و روابط با بومیان جری‌تر و جسورتر ساخت. سبحانقلی به‌سبب آمد و رفت با دربار و بهره‌مندی از تقرب به شاه و دریافت درجه و اعتبار از سوی شاه، دست به اقدامات نسنجیده زد و به آزار و اذیت طوایف خواجهوند (ایل) پرداخت، و از جمله اقدامات وی احیای نظام بزرگ مالکی بود. احیا و تحمیل این بدعت به ایل و ستم‌های اعمال شده، سبب گردید که اتحاد و یکپارچگی خواجهوندها را متزلزل سازد و نفرت و بی‌زاری افراد ایل را نسبت به این اقدامات بیشتر کند. در حالی که دادخواهی مردم ستم‌دیده از دست اعمال سرکرده ایل راه به جایی نمی‌برد، در چنین شرایطی جامعه خواجهوند ساکن در کلاردشت آماده پذیرش فردی بود که ضمن ایجاد همبستگی، آنان را در مبارزه با ستمگران متحد و رهبری کند؛ سید محمدکلاردشتی با وجود چنین وضعیتی وارد صحنه گردید (یوسفی‌نیا، 1371: 356، 357).

2-4. اختلاف و دشمنی ساعدالدوله با بومیان (ایل)

حبیب‌الله‌خان ملقب به ساعدالدوله - از خاندان خلعتبری - که سالهای متمادی حاکم تام‌الاختیار تنکابن و محال ثلاث بود و دوبار نیز حاکم استرآباد (گرگان) گردید، (علامه، 1377: 218، 217) مورد اعتماد و نظر ناصرالدین‌شاه بود و عناوین و افتخارات متعددی از او دریافت کرده بود (اعتمادالسلطنه، 1367: 1886، 1857، 1991/1187، 3/2)

خاندان خلعتبری یکی از خانواده‌های قدیمی و کهنسال ایرانی است که مرکز عمده آنها محال ثلاث تنکابن و سواحل دریای خزر و دامنه‌های کوهستانی البرز بوده است. در تاریخ اخیر ایران نام خلعتبری‌ها از زمان نادرشاه مطرح بوده است؛ که در لشکرکشی نادر به هندوستان حضور داشته‌اند. و پس از آن دوره هم در جنگ‌های معروف دوره قاجار مانند جنگ‌های قفقاز در شمال غربی و در جنگ‌ها و فتنه‌های داخلی نام سرداران خلعتبری دیده می‌شود که با دلیری و درخشش توانستند موقعیت برجسته‌ای را احراز کنند (خلعتبری، 1328: 69) این خاندان که حکومتی دراز مدت بر تنکابن یافتند، حکمرانی آنان از اواخر سلطنت کریم‌خان و تا پایان دوران قاجاریه به طول انجامید. و به سبب سلحشوری و شرکت فعال در جنگ‌های زمان قاجاریه این خاندان مورد احترام و اعتنای این سلسله قرار گرفت (یوسفی‌نیا، 1371، 325-326).

خاندان خلعتبری در دوره سلاطین قاجار همواره در کلیه جنگ‌ها و کشمکش‌های داخلی و خارجی شرکت دائمی و فعالی داشته‌اند. به طوری که در جنگ هرات محمد ولیخان تنکابنی کشته گردید و محمد شاه قاجار نیز پس از مرگ او، رتبه و مقام فرماندهی نظامی او را به پسرش، حبیب‌اله‌خان، اعطا کرد. و همچنین پس از مراجعت به تهران و به پاس حق‌شناسی از فداکاریهای محمود ولیخان، حکومت تنکابن و محال ثلاث را هم به حبیب‌الله‌خان داد (خلعتبری، 1328: 69). بعداً حبیب‌اله‌خان در سال 1286 ق. لقب ساعدالدوله گرفت (اعتماد السلطنه، 3/1367/1906) و در سال 1298 ق به حکومت استرآباد رسید (اعتماد السلطنه، 1367: 1187/2). بنابراین حبیب‌اله‌خان ساعدالدوله در رأس خاندان خلعتبری قرار گرفت. وی از افراد صاحب نفوذ و مقتدر خاندان خلعتبری و مورد اعتماد دربار بود به طوری که منطقه حکومت او هم به تدریج افزایش یافت و مدتی سراسر نواحی ساحلی خزر از ولایت استرآباد آن روز (گرگان امروز) تا دشت مغان و کناره‌های ارس زیر حکومت و نظارت او قرار گرفت و القاب بزرگی چون « ترخان سردار» را به دست آورد (خلعتبری، 10: 1328).

با توجه به پیشینه و نفوذ و اقتدار خاندان خلعتبری، در زمان واقعه سیدمحمدکلاردشتی، ساعدالدوله در رأس خاندان مذکور قرار داشتند. وی از حضور خواجه‌وندا ناراضی بوده و تلاش می‌کردند آنها را از منطقه بیرون کند (امید، 72: 1398).

در گزارش که به وسیله مسوده نویس دارالتالیف تهران از زبان یکی از پیرمردان خواجه‌وند تهیه و تنظیم و در کتاب «از آستارا تا استارباد»، تألیف منوچهر ستوده آورده شده است، به شدت کشتار و بیرحمی لشکر ساعدالدوله و بومیان در سرکوب خواجه‌وندا اشاره شده است؛ بنا به گزارش مذکور از خواجه‌وندا پانصد نفر زن و مرد و بچه کشته شدند. بعد از ختم غائله و دستگیری سیدمحمد و رفتن ساعدالدوله» پسرهای ساعدالدوله تا سه ماه در هر کجا که از این خواجه‌وندا گیر می‌آوردند به درخت بسته با گلوله می‌زدند. بعضی‌ها را دست و پایشان را بسته زنده زنده به خاک می‌سپردند و چند قریه که از خواجه‌وندا در لب دریا باقی بود همه را چاپیدند و اهالی‌اش را اسیر کردند» (ستوده، 3/502: 1374).

3-4. نفوذ و شهرت سید محمد کلاردشتی

از دیگر عوامل تاثیرگذار بر واقعه کلاردشت، محبوبیت و شهرت سیدمیرمحمدحسن آقا و به تبع آن مرید وی، سیدمحمدکلاردشتی در منطقه و نفوذ او بوده که باعث احساس ترس سبحانقلی، رییس سواره خواجه‌وند، گردیده بود. هر چند که سبحانقلی خود نیز از ایل خواجه‌وند بود ولی حضور سیدمحمد در منطقه را برای خود خطری تلقی می‌کرد و این امر برای سبحانقلی گران می‌آمد و نمی‌توانست به سادگی با آن کنار بیاید. قابل یادآوری است که ایل خواجه‌وند و دلفان بر عقیده اهل حق بودند و سیدمحمد نیز که خود اهل حق بود و با آنان اشتراک عقیدتی داشته و استقبال و اشتیاق آنان به ارشاد و راهنمایی‌های سیدمحمد بی ارتباط با اشتراک فکری و عقیدتی آنان نبوده است و همین امر تبلیغ و نفوذ افکار و محبوبیت سیدمحمد را در بین ایل خواجه‌وند هموار می‌کرد؛ و این نکته قابل ملاحظه‌ای بود که می‌توانست سبحانقلی را در مقام سرکردگی ایل خواجه‌وند نسبت به سید، بیمناک کند. در این رابطه قابل یادآوری است با توجه به اینکه پیران و سادات سلسله آتش‌بیگی، در بین پیروان مورد احترام بوده و از جایگاه و اعتبار و منزلت و الایی برخوردار و مریدان و پیروان خود را ملزم به اطاعت و دوستی آنان می‌دیدند، چنان‌که در هنگام حضور میرمحمدحسن آقا در منطقه کلاردشت مازندران، یاران و پیروان سرسپرده آتش‌بیگی منطقه در جهت اثبات و تحکیم رابطه خود با میرمحمدحسن آقا مبارزت به بستن پیمان دوستی و اطاعت از وی در قالب اقرارنامه نموده که در کتاب نوری در تاریکی نیز به این موضوع اشاره گردیده است که وی مردم را به پرهیزگاری و ایمان و پیروی از شریعت محمدی و مذهب امام جعفر صادق (ع) دعوت می‌نمود» تمام کسانی که نصایح آقا را می‌شنیدند تماماً آن اقرار نامه را مهر کردند و به حضرت آقا تسلیم نمودند» (موسی‌پور، 26: 1388) وجود چنین جریانات و روابط محکم و منسجمی که بین سادات و پیران با پیروان و سرسپردگان وجود داشت و متکی بر اندیشه دینی بود، خواهی نخواهی با نظام استبدادی خانی و حاکمیت محلی مطابقت و همسویی نداشت و از منظر خوانین و حاکمیت وابسته به دربار به عنوان خطری بالقوه تلقی می‌گردید. بنابراین اتخاذ سیاست تکفیر و سخت‌گیری از سوی حاکمان و سرکردگان محلی به عنوان حربه و وسیله‌ای در جهت ایجاد محدودیت و فشار بر سادات و پیروان اهل حق آنان اعمال می‌گردیده است.

سابقه دشمنی ساعدالدوله و سبحانقلی با میرمحمدحسن آقا و درویش و مریدان او در منابع تاریخی مورد اشاره قرار گرفته است، بنا به گفته میرزا طاهر تنکابنی (1320-1242 ش) - فقیه و حکیم و از اولین نمایندگان مجلس شورای ملی - ساعدالدوله همواره در صدد اذیت و آزار سیدمحمدحسن برمی‌آمد و حاضر نبوده لحظه‌ای او را راحت بگذارد. سیدمحمدحسن را به بی‌دینی و کفر و الحاد متهم می‌ساخت تا جای که ریختن خونس را مباح می‌دانست (شاه حسینی، 1329: 37). به نقل از امید، 1398: 282-283. « مشرب سید غیر از اینها بود که عوام مردم به او نسبت می‌دادند زیرا طبع صوفیانه سیدمحمد حسن به او اجازه آن را نداده بود که جز الله به چیز دیگری دل بیند. بر اثر تعدیات همین سپهسالار بود که سیدمحمد به ناچار کلاردشت را ترک گفت و به اردبیل بازگشت» (همان)، بنا به گزارش مذکور،

ظاهراً علت دشمنی ساعدالدوله با میرمحمدحسن آقا، بخاطر عقیده مذهبی بوده است. و با توجه به رابطه نزدیک خویشاوندی و مریدی سید محمد با مرادش میرمحمدحسن آقا، طبیعی بود که سیدمحمد نیز در معرض دشمنی و بدبینی حاکمان محلی قرار گیرد. روایت درویش محمد نیز به سابقه دشمنی سبحانقلی با ایل دلفان اشاره می‌کند. سبحانقلی بی‌حرمتی را بدانجا رسانیده بود که حرمت مجلس ذکر و عبادت در اویش میرمحمدحسن آقا را می‌شکند و مخفیانه به جمع آنها رفته و ریش برخی از آنها را بریده و یا می‌سوزاند (موسی‌پور، 1388:130).

4-4. نقش یزدانقلی خان در واقعه کلاردشت

یکی از عوامل ماجرای کلاردشت، یزدانقلی خان، برادر سبحانقلی خان بوده است، منابع، اطلاعات چندانی در مورد آنان ارائه نداده‌اند. ناصرالدین شاه در روزنامه خاطرات خود به زندانی بودن یزدانقلی خان در زندان ارک و آزادی وی با وساطت و میانجگری امین السلطان در سال قبل از این رویداد اشاره می‌کند، شاه علت سرکشی او را حسادت و کینه به مقام و جایگاه برادر می‌داند «این یزدانقلی خان برای این که خودش چرا سرکرده نیست و برادرش باید باشد، کینه‌ای نسبت به برادرش پیدا کرد؛ به واسطه با این سید متفق شده، به خانه و مال و کس و کار و عیال سبحانقلی خان، بنای اذیت و دست‌درازی را گذاشت» (ناصرالدین شاه، 1394: 25). بنابراین یکی از عوامل اعزام قشون به کلاردشت بنا به نوشته ناصرالدین شاه، در مقام شخص اول حکومت، تنبیه یزدانقلی خان بوده است «به این واسطه لازم شد اگر برای تنبیه یزدانقلی هم باشد؛ قشونی مأمور کنیم، با ساعدالدوله برود، مرتکبین را تنبیه کند...» (ناصرالدین شاه، 1394: 25)

مقاله چاپ شده در روزنامه دلی نیوز از محدود منابعی است که به نقش یزدانقلی خان اشاره می‌کند، بر اساس این گزارش که یزدان قلی که خبرنگار مذکور وی را «آزادقلی خان» خوانده، چند بار در حالی که برادرش سبحانقلی خان در استرآباد بود؛ به قراء تحت اداره او حمله کرد، پس از بازگشت برادر از استرآباد، آزادقلی خان [یزدان قلی خان] از او دعوت کرد که از سید محمد اطاعت کند، ولی با امتناع سبحانقلی، آزادقلی بر او حمله می‌برد و پس از شکست دادن او به دست خودش وی را به قتل می‌رساند (کدی، 1358: 207)

وجود عداوت و دشمنی بین دو برادر (سبحانقلی خان و یزدان قلی خان) در یادداشت خطی میرزا احدیرعلی، منشی و مسوده نویس، بنا به نقل پیرمرد خواجه‌وندی نیز مورد اشاره و تأکید قرار گرفته است (ستوده، 1374: 3/500-501).

بنابراین موضوع سابقه دشمنی و رقابت سبحانقلی و یزدان قلی یکی از بسترهای تأثیرگذار در بوجود آمدن و گسترش درگیری در واقعه کلاردشت بوده است.

4-5. نقش عوامل سیاسی

همان‌طور که گفته شد، دکنتر فوریه به تأثیر عوامل و شرایط سیاسی و اجتماعی زمان وقوع رویداد کلاردشت توجه کرده است. و تأکید نموده که سید محمد، مردم را به شورش بر علیه دولت بخاطر اینکه از نظر او، دولت دین را بر باد داده و از قوانین شرع سرپیچی کرده، برانگیخته است. همچنین بخاطر اوضاع نامساعد سیاسی ناشی از جنبش تنباکو، احتمال گسترش و پیامدهای سنگین آن را مورد توجه قرار داده است (فوریه، 1385: 221). به نظر می‌رسد که فوریه از احتمال بروز شورش جدید با توجه به همزمانی این واقعه با جنبش و اعتراضات مردمی ناشی از تحریم تنباکو و ملتهد بودن شرایط و اوضاع سیاسی و گسترش و فراگیری قیامهای مردمی ابراز نگرانی نموده است. و تصمیم شاه برای سرکوبی واقعه کلاردشت را در همین راستا توجیه نموده است (فوریه، 1385: 221).

برخی نیز به پیروی از فوریه، سخنان او را به نوعی تکرار کرده‌اند (بامداد، 1371: 304)؛ و تحریک مردم برای شورش و آشوب علیه حکومت از سوی سیدمحمد را در ایجاد جنبش دخیل دانسته‌اند (براون، 1380: 64) «عنوان او این است که شاه قوانین شرع انور و اصول دیانت را مراعات نمی‌کند» (بزرگ امید، 1362: 47).

البته درباره طرح انتساب قیام و شورش از سوی سیدمحمد علیه حکومت وقت، محتمل به نظر می‌آید که ممکن است که شرایط نابسامان سیاسی و اقتصادی برهه مورد نظر و همچنین وجود بی‌عدالتی و ستم خوانین و حاکمان محلی در ایجاد و ابراز چنین نگرشی از سوی سیدمحمد در مقام یک سید مورد احترام و اعتماد ایل خواجه‌وند، مؤثر بوده باشد؛ بنابراین اظهار نظرها و بیانات اعتراض‌آمیز و منتقدانه علیه سیاست‌های حکومت، از سوی سیدمحمد با توجه به شرایط زمانه، چیزی دور از ذهن به نظر نمی‌آید. ولی از طرف دیگر به‌صرف چنین موردی توجیه واقعه مذکور به‌عنوان یک شورش و حرکت سیاسی علیه حکومت تلقی نادرستی به نظر می‌رسد.

از جمله عوامل سیاسی دخیل در سرکوب سیدمحمد کلاردشتی و طرفدارانش در کلاردشت، می‌توان به نمونه گزارشاتی از خود ناصرالدین شاه و دیگر رجال وابسته به دربار و معاصران این رویداد اشاره نمود

که جهت بزرگنمایی نتیجه فتح و پیروزی ساعدالدوله در سرکوب واقعه سیدمحمد در نوشته‌ها و گزارشات مذکور بازتاب یافته است.

خود ناصرالدین‌شاه در روزنامه خاطرات خود به این موضوع اشاره کرده است که پس از به اسارات گرفتن سید توسط قوای حکومتی و هنگام آمدن ساعدالدوله به تهران از طرف دربار برخی صاحب‌منصبان و سربازان به استقبال وی می‌روند «مردم شهر هم از مرد و زن برای تماشای سید به قدر بیست هزار نفر جمع شده بودند و تماشا می‌کردند و در همین میدان هم به قدر هزار نفر جمعیت جمع شده بودند...» (ناصرالدین‌شاه، 1394: 26-25/2).

محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه نیز ضمن اشاره به موضوع ورود همراه با تجملات زیاد و استقبال از ساعدالدوله به همراه سیدمحمد کلاردشتی به اسارت گرفته شده، ضمن اظهار شگفتی از این موضوع بیان می‌کند که: «اگر یکی از سردارهای دول خارجی را می‌گرفتند چه می‌کردند» (اعتمادالسلطنه، 1350: 778). وی در جای دیگر از ابراز شادمانی شاه از این پیروزی اشاره می‌نماید «شاه خیلی از این فتح نمایان مشعوف شده بودند» (اعتمادالسلطنه، 1350: 777).

قهرمان‌میرزا سالور (عین‌السلطنه) نیز در خصوص اسارت سیدمحمد و ورودش به تهران ذکر کرده است که «سید را صبح به شهر با تفصیل تمام وارد کردند، یک ساعت به ظهر مانده با حضرت والا درب خانه تماشا رفتیم. جمعیت بیش از حد در ارگ و حیاط تخت مرمر بود. به سختی رد شدیم. تمام به تماشای سید آمده بودند. در باغ سرباز و توپچی مأمور این سفر را حاضر کرده بودند... اعیحضرت خیلی تمجید فرمودند» (عین‌السلطنه، 1374: 420-419 / 1).

از گزارش منابع مذکور، می‌توان نتیجه گرفت که شاه و دربار او نخواستند که به آرامی و بدون سرو صدا از کنار این قضیه بگذرند بلکه با وجود شرایط حاصل از رویداد جنبش و اعتراضات مردمی علیه امتیازات تنباکو، سرکوب هرگونه جنبش و یا واقعه مردمی را در جهت تثبیت و تحکیم موقعیت سیاسی خود غنیمت دانسته و سعی نموده‌اند از واقعه کلاردشت نیز بهره‌برداری لازم سیاسی را به عمل آورند.

اعتمادالسلطنه و عین‌السلطنه در گزارشات خود ضمن ابراز شگفتی از واقعه مذکور، در مورد دفاع سید محمد از خود در برابر شاه، ضمن درج گفته‌های سید در دفاع از خود و رد اتهامات وارده، به نقل از سید محمد گفته‌اند که برای جمع‌آوری نذور به منطقه کلاردشت رفته و قصد شورش نداشته است «من هر سال به جهت جمع‌آوری نیاز به آنجا می‌روم نه یاغی هستم و نه کاری می‌توانستم بکنم این تجملات را فراهم آوردند... چرا کلاردشت را خراب و دوهزار رعیت خودت را بکشتن دادی. در صورتی که یک نفر اگر عقب من آمده بود خودم می‌آمدم...» (اعتمادالسلطنه، 1350: 778). قهرمان‌میرزا عین‌السلطنه نیز در کنار نقل سخنان سیدمحمد در دفاع از خود در برابر ناصرالدین‌شاه به نقل سید آورده که سید ضمن رد اتهامات وارده، گفته بود که هر سال جهت جمع‌آوری نذور به آنجا می‌رفته است (عین‌السلطنه، 1374: 420/1).

ناصرالدین‌شاه، نیز ضمن پرسش از سیدمحمد در مورد چرایی واقعه کلاردشت به درج پاسخ سید مبادرت ورزیده و بیان داشته «پرسیدیم خوب چرا همه‌چیز هرزگی کردی؛ سلسل‌بناکرد به حرف‌زدن؛ که من سیاح بودم و کرمانشاهانی هستم و طوری حرف می‌زد که دیدیم اگر بخواهد این طور حرف بزند، همه را مجاب خواهد کرد ...» (ناصرالدین‌شاه، 1394: 26) بنابراین ناصرالدین‌شاه به‌ظاهر از شنیدن ادامه سخنان سید در جهت اثبات بی‌گناهی خود و روشن شدن بیشتر زوایای قضیه پیش‌آمده تمایلی نشان نداده و احساس نگرانی داشته است.

روایت کتاب «نوری در تاریکی»، نیز حاکی از بی‌گناهی سیدمحمد در مقابل عمل انجام گرفته است، زمانی که ساعدالدوله به کلاردشت وارد می‌گردد و دست به کشتار اهالی و رعایای قریه محل سکونت سید و یارانش می‌زند «میرزا محمدآقا با درویشان نزد سرکرده سربازها رفته، فرمودند که: رعایا بیچاره چه گناهی مرتکب شده اند این گونه قتل عام می‌کنید. بیایید مرا به حضور پادشاه ببرید و بازجویی کنید چرا مردم بی‌گناه را آزار و اذیت می‌کنید» (موسی‌پور، 1388: 134).

از بررسی گزارشات ناصرالدین‌شاه، اعتمادالسلطنه، عین‌السلطنه، درویش‌محمد و دوبالوآ - وزیر مختار وقت فرانسه - این مسئله به خوبی روشن است که سید توانسته بود خود را در برابر شاه تبرئه کند و همان طور که گفته بود حاضر بوده بدون جنگ خود را تسلیم کند؛ و اینکه چرا ساعدالدوله مردم بی‌گناه را بی‌خودی کشته است، نشانگر تعمد ساعدالدوله به ایجاد درگیری با وی و یارانش بوده است. و در واقع ساعدالدوله در مقام سرکرده و سردار نیروهای دولتی، و سابقه دشمنی وی با ایل (خواجهموندها و دلفان) با توجه به فرصت پیش‌آمده حاضر نبوده که به سادگی و بدون تنش و درگیری از کنار این قضیه بگذرد، بنابراین ضمن سوء استفاده از این موقعیت، به شدت نسبت به سرکوبی یاران و پیروان سیدمحمد مبادرت می‌کند؛ و از هیچ کوششی در راه رسیدن به اهداف خود که مبارزه با ایل و غارت و کشتار آنها بوده، دریغ نورزیده است. و از طرف دیگر، براساس گزارشات منابع مذکور، معلوم می‌گردد که واقعه

مذکور فاقد ابعاد سیاسی و جنبشی علیه حاکمیت بوده و بیشتر حاکی از وجود تنش‌ها و اختلافات محلی و نقش سیاست‌ها و دسیسه‌های حاکمان محلی در این ماجرا است.

5. سرنوشت سید محمد کلاردشتی

بر اساس گزارش منابع، پس از اطلاع یافتن ناصرالدین‌شاه از قضیه واقعه کلاردشت، شاه تصمیم به اعزام نیروهای نظامی برای سرکوبی شورش به فرماندهی ساعدالدوله می‌نماید. ساعدالدوله نیز به محض رسیدن به منطقه کلاردشت با کمک بومیان منطقه با شدت هر چه تمام‌تر نسبت به سرکوب و قتل و غارت پیروان سیدمحمد و آتش زدن ده محل استقرار سید می‌زند و سیدمحمد نیز دستگیر و در غل و زنجیر و دست بسته به تهران آورده می‌شود. شمار کشته‌های طرفداران و حامیان سید را از یکصد و پنجاه تا دو هزارتن ذکر کرده‌اند (ناصرالدین‌شاه،

322:1394؛ عین‌السلطنه، 420/1:1374؛ اعتمادالسلطنه، 778:1350؛ فوریه، 224:1385؛ بامداد، 30:1371؛ براون، 64:1380؛ ستوده، 501/3:1374).

بر اساس گزارش «دونه دوبالوا» وزیر مختار فرانسه در خصوص واقعه کلاردشت، هنگامی که سیدمحمد را پس از دستگیری به تهران آوردند او توانست بود در برابر شاه خود را تبرئه کند «سید با بیان ادله و دلایلی دال بر بی‌گناهی خود و توطئه ساعدالدوله به محضر شاه او را قانع کرده بود که عشیره محلی از حضور وی برای ترتیب دادن نزاعی با اهل قریه، اهل قریه به حمایت ساعدالدوله در تهران رقبای خود را یاعی ناصرالدین شاه معرفی کردند...» (کدی، 1358: 209-210). با توجه به مطالب مورد اشاره و همچنین اختلاف ایل و گیل و نفع ساعدالدوله از این ماجرا و نیز سخنان سید کلاردشتی در دفاع از خود در برابر شاه، صحت گزارش دوبالوا و برداشت وی از این ماجرا تأیید می‌گردد.

پس از اطلاع یافتن شاه از قضایای پیش‌آمده و روشن شدن برخی واقعیات و همچنین وجود این امر که سیدمحمد توانسته بود خود را اتهامات وارده تبرئه نماید، حکم آزادی سید صادر می‌گردد. بنا به گزارش درویش محمد، پس از یک سری اتفاقات و اطلاع یافتن شاه از انتساب خویشاوندی و مریدی سیدمحمد به میرمحمدحسن‌آقا (که معرف حضور شاه بوده) شاه نیز حکم به آزادی سید و یارانش می‌دهد و دستور تعیین مقرری ماهیانه برای ایشان صادر می‌کند (موسی‌پور، 1388: 135-137). بنابراین، آزادی سیدمحمد این فرض را نیز تقویت می‌کند که علاوه بر تبرئه وی از اتهامات و اقدامات انجام گرفته، عامل دیگری نیز در این امر دخیل بوده است. و آن هم به‌خاطر سابقه آشنایی و احترامی بوده که ناصرالدین‌شاه به میرمحمدحسن‌آقا داشته است که در طی یکی از سفرهای شاه به منطقه کلاردشت مازندران صورت می‌گیرد، زمینه آشنایی وی با میرمحمدحسن‌آقا شکل گرفته بود (موسی‌پور، 1388: 54-67).

بنا به گفته اعتمادالسلطنه سیدمحمدکلاردشتی پس از حدود یک‌سال حبس، در هفدهم محرم 1310 ق. با وساطت نایب‌السلطنه از زندان آزاد و از طرف دولت برای او مقرری ماهیانه تعیین می‌گردد (اعتمادالسلطنه، 845:1350) در کتاب تاریخ تنکابین نیز به بخشیده شدن سید توسط ناصرالدین شاه و تعیین مقرری جهت وی اشاره گردیده است (یوسفی‌نیا، 1371:363).

بر اساس گزارش برخی منابع، سیدمحمد در یک تبعید محترمانه تا آخر عمرش در تهران مانده است (مینورسکی، پیشین: 137). سال درگذشت سید 1334 ق. ذکر شده که بر روی سنگ مزار ایشان نیز تاریخ مذکور حک شده است (امید، 1398: 64-65).

نتیجه‌گیری

از گزارش منابع مختلف در مورد شورش سیدمحمدکلاردشتی چند نکته قابل تامل و درنگ است؛ اول اینکه در بسیاری موارد گزارشات ارائه شده فاقد دقت، تحلیل و بررسی لازم بوده و تمام جنبه‌ها در اسناد و مدارک بازتاب نیافته است. دوم اینکه اگر اقدامات سید چنان‌که کسانی نظیر فووریه به‌عنوان شورش و عصیان علیه حکومت مرکزی از آن یاد کرده‌اند واقعاً شورش علیه حکومت وقت تلقی گردد، چندان با واقعیات موجود و گزارشات ارائه شده دیگر منابع همسویی و انطباق ندارد، چرا که اگر اقدامات پیش آمده و انتساب داده شده به سید و پیروانش واقعیات داشت با وجود کشته شدن برادر زن ناصرالدین‌شاه یعنی سبحانقلی، حتماً مجازات سخت و سنگینی را برای سید در پی می‌داشت؛ که این امر نه تنها پیش نیامد بلکه پس از تحقیقات صورت گرفته و روشن شدن ابعاد مسئله، ضمن اینکه سید مورد عفو و بخشش شاه قرار می‌گیرد، بلکه مستمری ماهیانه نیز برای وی از طرف شاه، مقرر و تعیین می‌گردد. بنابراین، دلایل مختلفی در به‌وجود آمدن این واقعه تأثیرگذار بوده‌اند که مهمترین دلیل این واقعه را می‌توان وجود بسترها و زمینه‌های اجتماعی اختلاف‌برانگیز بین دو گروه بومی و غیر بومیان طرفدار سیدمحمدکلاردشتی به‌شمار آورد. که دسیسه حکمرانان محلی منطقه به‌علت دشمنی و بدبینی با مهاجران گرد و لک منطقه و همچنین وجود زمینه‌های اختلاف و درگیری به‌علت کینه و بدبینی مردم محلی منطقه نسبت به این مهاجران وجود داشت زمینه تنش و اختلافات دو گروه را بیشتر دامن زد، و حاکمان محلی

نیز با سوءاستفاده از فرصت پیش‌آمده در جهت راندن و سرکوب این مهاجران غیربومی بوده که ایجاد بدبینی حکومت مرکزی به کردهای مهاجر منطقه و تصمیم به سرکوبی و خاموش کردن آنان به عنوان شورشگران علیه حکومت را به‌دنبال داشت.

بهرغم عدم تمایل سید به ایجاد درگیری با قوای اعزامی دولتی، درمقابل، اصرار ساعدالدوله در مقام فرماندهی قشون دولتی، نشان‌دهنده تمایل شدید وی برای سرکوبی نیروهای غیربومی منطقه بوده است، تا برای همیشه از شر آنان خلاص گردد. دادن جنبه و ماهیت سیاسی و دینی به جریان سیدمحمد نیز در راستای همین مقاصد بوده است تا پوششی برای اقدامات انجام گرفته در راستای ایجاد نظم و آرامش و سرکوب مخالفان حکومت تلقی گردد. و اذهان عمومی را از درک واقعیت اصلی ماجرا منحرف گردانند؛ هدفی که تلاش ساعدالدوله در به انجام رساندن آن با موفقیت همراه گردید. همچنین طرح و انتساب ادعای مذهبی سیدمحمد از سوی برخی منابع، به‌خاطر عدم وجود شرایط و امکانات و نیز فقدان دارا بودن جایگاه لازم دینی از سوی سیدمحمد برای این امر، دور از حقیقت است.

با توجه به بررسی گزارش منابع مختلف، وقوع چنین واقعه‌ای بدون نقشه قبلی و فاقد امکانات و تجهیزات لازم برای شورش و جنبش علیه حکومت و دست نشانندگان محلی از سوی سیدمحمد و طرفدارانش بوده است و در واقع سید و طرفدارانش قربانی مسائیل و موارد قبلی مورد اختلاف با بومیان و حاکمان محلی گردیدند. و این واقعه باعث تضعیف و متزلزل شدن موقعیت غیربومیان و افزایش و احیا و تثبیت قدرت و موقعیت بومیان گردید.

بنابراین، در جریان ماجرای مذکور، علاوه بر وجود عوامل متعدد، علل اجتماعی موجود در منطقه نقش عمده و اصلی را بر عهده داشته است. در نهایت واقعه سیدمحمدکلاردشتی تنها درحد یک واقعه محلی و نتیجه درگیری و تنش بین مخالفان بومی و حاکمان محلی صاحب‌نفوذ و وابسته به دربار بوده است که منجر به سرکوب و شکست آن و انزوا، تضعیف و کشتار طرفداران سیدمحمد و تجدید و تحکیم قدرت بومیان گردید.

فهرست منابع

1. اعتماد السلطنه، محمدحسن‌خان(1350)، **روزنامه خاطرات**، با مقدمه ایرج افشار، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
2. —، (1367)، **تاریخ منتظم ناصری**، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، تهران، دنیای‌کتاب، چ اول.
3. افشار، ایرج(1390)، **یادداشت‌های روزانه محمد علی فروغی**، تهران، نشر علم.
4. امید، فرمان(1398)، **سید محمد کلاردشتی درآینه اسناد**، تهران، انتشارات کوخ.
5. بامداد، مهدی(1371) **شرح حال رجال ایران(قرن‌های 12 و 13 و 14 هجری)** تهران، کتابفروشی انتشارات زوار.
6. براون، ادوارد گرانویل(1380)، **انقلاب مشروطه ایران**، ترجمه مهدی قزوینی، تهران، انتشارات کویر، چ دوم.
7. بزرگ امید، ابوالحسن(1362)، **از ماست که بر ماست**، تهران، دنیای کتاب.
8. دیپلانول، (1349)، «**پژوهشی پیرامون جغرافیای انسانی شمال ایران؛ فصل سوم مناطق ساحلی دریای مازندران: کلاردشت و تخت سلیمان**»، ترجمه سیروس سهامی، **جستارهای ادبی**، ش 22، سال ششم.
9. رایینو، ه.ل.(1365)، **مازندران و استرآباد**، ترجمه غلامحسین وحید مازندرانی، بی‌جا، چاپ سوم، انتشارات علمی و فرهنگی.
10. ستوده، منوچهر(1374)، **از آستارا تا استرآباد**، ج3، تهران، انتشارات آگاه، چ دوم.
11. سلطانمرادی، زهرا(1392)، «**بررسی آداب و رسوم کردهای مهاجر به کلاردشت**»، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد، دانشگاه شهید بهشتی.
12. سیفی‌فمی‌تفرشی، مرتضی(1362)، **نظم و نظمیة در دوره قاجار**، تهران، انتشارات یساولی(فرهنگسرا).
13. شاه حسینی، ناصرالدین(1329)، «**سیدی در کلاردشت مدعی الوهیت شد**»، **مجله اطلاعات ماهانه شماره 3**.
14. شرح حال میرمحمدحسن آقا، نسخه خطی، بی‌جا، بی نا، بی تا.
15. صدیق‌الممالک، میرزا ابراهیم‌خان مستوفی، (بی‌تا)، **منتخب‌التواریخ**، نسخه خطی کتابخانه مجلس، به‌شماره 128634.
16. صفی‌زاده، صدیق، (1375)، **نامه سرانجام یا کلام خزانہ**، تهران، انتشارات هیرمند.
17. علامه، صمصام‌الدین(1377)، **تاریخ جامع تنکابن**، بی‌جا، انتشارات تنکابن.
18. عین‌السلطنه، قهرمان میرزا سالور(1374)، **روزنامه‌خاطرات**، به کوشش مسعود سلور و ایرج افشار تهران، انتشارات اساطیر.

19. فوریه. ژوانس، (1385)، سه سال در دربار ایران، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، تهران، نشر علم، 1385
20. کدی، نیکی (1358)، تحریم تنباکو در ایران، ترجمه شاهرخ قائم مقامی، تهران، چاپخانه سپهر.
21. کلباسی، ایران (1376)، گویش کلاردشت (رودبارک)، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
22. معتمدالدوله، فرهاد میرزا (1366)، سفرنامه فرهاد میرزا، تهران، موسسه مطبوعاتی علمی.
23. مکنزی، چارلز فرانسیس (1359)، سفرنامه شمال، ترجمه منصوره اتحادیه (نظام مافی) تهران، نشر گستره.
24. موسی پور، سیدمراد (1388)، نوری در تاریکی، انتشارات تکدرخت.
25. میرچراغی، سید فرهود (1369)، بررسی ساختمان دستوری دستور گویش لکی (خواجه وندی) در کلاردشت، تهران، انتشارات پرهام.
26. میرزا ابراهیم، (2535)، سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان، تصحیح مسعود گلزاری، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
27. مینورسکی، ولادیمیر (1386)، یادداشت‌هایی در مورد طایفه اهل حق، مترجم سیاوش تیموری؛ تهران، مترجم. چاپ دوم.
28. ناصرالدین شاه قاجار (1394)، روزنامه خاطرات (از ربیع الاول 1308 الی ربیع الثانی 1309 ق)، به کوشش نسرين خلیلی و مجید عبدامین، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.
29. نوروز مرادی، کوروش (1388)، «گزارش ملامحمد در سال 1259 شمسی از شهرستانک تا کلاردشت و گُجور» پیام بهارستان، سال اول، د2، ش4.
30. یوسفی نیا، علی اصغر (1371)، تاریخ تنکابن، چاپ دوم، تهران، نشر قطره.